

A Study of American Democracy in Islamic Countries in the Middle East

Masoud Teymouri*

Ph.D. Student in Political Science, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran,
v.padidar@yahoo.com

Mohammad Rahim Eivazi

Professor of Political Science, Shahed University, Tehran, Iran, ra.eivazi@yahoo.com

Sousan Sofaverdi

Assistant Professor of Political Science, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran,
Iran, Safaverdi.sa@gmail.com

Ali Akbar Amini

Assistant Professor of Political Science, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran,
Iran, Amini.aliakbar@yahoo.com

Abstract

Objective: The purpose of this study is to identify US policies and objectives of the expansion of American democracy in the Islamic countries of the Middle East, and to explain the conflict between American democratization in these countries and the idea and concept of democracy.

Method: The theoretical framework of the research is "realism" and aggressive realism and research methodology is critical. The research method is qualitative and the analysis of collected data is based on analytical-descriptive method.

Findings: The most important scientific findings of the research are based on the main research question: How can the spread of American democracy in the Islamic countries of the Middle East be evaluated? Some of the strategic and long-term policies and goals of the United States- including militarism, warlordism, globalization, imperialism, colonization and exploitation of the nations of the region and creating divisions and conflicts between them, creating and spreading terrorism, insecurity, killing, terror, violence and destruction of the opposition, securing US interests, development of American culture, secularism, and the monopolized organized capitalist economy, and self-made crisis management- are pursued through the project of the creation and expansion of American democracy using the power of hardware and software in the direction of hegemony and absolute domination and the new world order that the United States seeks in the Islamic countries of the Middle East.

Conclusion: Democracy cannot be exported; True democracy is not a form, but a stage in the growth and independence of society that society must be educated to achieve. Unless a nation with sufficient knowledge and will in a civil society steps in this direction, a people's government is impossible. Therefore, American democracy in the Islamic countries of the Middle East will not be established through unilateralism, militarism, belligerence, globalization, imperialism, colonialism, exploitation, division, and so on.

Keywords: Democracy, America, Middle East, Islam, 9/11, Terrorism

Article Type: Research

* Received on 16 June 2021 Accepted on 29 September, 2021

Cite this article: Teymouri, Eivazi, Sofaverdi & Amini (2021) A Study of American Democracy in Islamic Countries in the Middle East, Fall 2021, Vol.10, NO.3,133-159

DOI: 10.30479/psiw.2021.15725.3009

© The Author(s).



Publisher: Imam Khomeini International University.

Corresponding Author: Masoud Teymouri

E-mail: v.padidar@yahoo.com

بررسی دموکراسی آمریکایی در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه

مسعود تیموری*

دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

v.padidar@yahoo.com

محمد رحیم عیوضی

استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران، ra.eivazi@yahoo.com

سوسن صفاوردی

استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران، Safaverdi.sa@gmail.com

علی اکبر امینی

استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران، Amini.aliakbar@yahoo.com

چکیده

هدف: هدف پژوهش، شناسایی سیاست‌ها و اهداف آمریکا از گسترش دموکراسی آمریکایی در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه و تبیین تعارض و تضاد دموکراسی‌سازی آمریکا در این کشورها با اندیشه و مفهوم دموکراسی است.

روش: چارچوب نظری پژوهش، رئالیسم، رئالیسم تهاجمی است. روش‌شناسی تحقیق، انتقادی و از نوع کیفی و تجزیه داده‌های جمع‌آوری شده، براساس روش تحلیلی - توصیفی است.

یافته‌ها: مهم‌ترین یافته‌های علمی پژوهش، براساس سؤال اصلی تحقیق که چگونه گسترش دموکراسی آمریکایی در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه قابل ارزیابی است؟ عبارت است از این که برخی سیاست‌ها و اهداف راهبردی و بلندمدت آمریکا؛ از جمله نظامی‌گری، جنگ‌طلبی، جهانی‌سازی، امپریالیسم، استعمار و استثمار ملت-های منطقه، ایجاد تفرقه و درگیری بین آن‌ها، ایجاد و گسترش تروریسم، ناامنی، کشتار، وحشت، خشونت و نابودی مخالفان، تأمین و تضمین منافع آمریکا، توسعه و گسترش فرهنگ آمریکایی، سکولاریزم و اقتصاد سرمایه‌داری سازمان‌یافته انحصاری، مدیریت بحران‌های خودساخته، در پوشش پروژه ایجاد و گسترش دموکراسی آمریکایی با استفاده از قدرت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در راستای هژمونی و سلطه مطلق و نظم نوین جهانی موردنظر آمریکا در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه دنبال می‌شود.

نتیجه‌گیری: دموکراسی را نمی‌توان صادر کرد. دموکراسی واقعی یک شکل نیست، بلکه یک مرحله از رشد و استقلال جامعه است که جامعه را باید برای رسیدن به آن درجه تربیت نمود. تا زمانی که یک ملت با شناخت کافی و اراده لازم خود در یک جامعه مدنی، در این راه گام بردارند، حکومت مردمی غیرممکن و محال است. بنابراین دموکراسی آمریکایی در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه، از طریق یک‌جانبه‌گرایی، نظامی‌گری، جنگ‌طلبی، جهانی‌سازی، امپریالیسم، استعمار، استثمار، تفرقه و ... ایجاد نخواهد شد.

واژگان کلیدی: دموکراسی، آمریکا، خاورمیانه، اسلام، یازده سپتامبر، تروریسم

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۳/۲۶ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۷/۷

استاد: تیموری، عیوضی، صفاوردی و امینی (۱۴۰۰)، بررسی دموکراسی آمریکایی در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه،

پاییز ۱۴۰۰، دوره ۱۰، شماره ۳، پیاپی ۳۹، ۱۳۳-۱۵۹



ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) حق مؤلف ©

مقدمه

منطقه خاورمیانه در طول تاریخ خود همواره یکی از کانون‌های عمده بحران در جهان بوده است. واقعیت آن است که نظام منطقه‌ای حاکم بر غرب آسیا اغلب ناکارآمد عمل نموده است و ساختار قدرت و روابط در آن به واسطه مجموعه‌ای پیچیده از هویت‌های متضاد (ملی، فراملی، قومی و مذهبی)، ایدئولوژی‌های رقیب، رژیم‌های برآمده از دولت‌های خانوادگی و میراث ژئوپلیتیکی دوران استعمار، شکل گرفته است (دهشیری و شاه‌مرادی، ۱۳۹۹: ۹۰). بنابراین، یکی از نقاط مهم جهان که وقوع بحران‌ها و تحولات در آن از سایر نقاط جهان بیشتر است، منطقه خاورمیانه و بویژه کشورهای اسلامی این منطقه است. برخی کشورهای استعمارگر در سایه اهمیت اقتصادی، نظامی و ژئوپلیتیکی این منطقه، در تلاش هستند تا بر این بخش از جهان تسلط کامل و مطلق یابند. تنش‌ها، رقابت‌ها، درگیری‌ها و جنگ‌های خشونت‌بار در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه، نتیجه همین دخالت کشورهای استعمارگر به خصوص غربی؛ از جمله آمریکا و انگلیس است. پس از رویداد یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی که شعار مبارزه با تروریسم به صورت مفهومی غالب در سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا درآمد، سیاست‌پردازان آمریکا با ایجاد پیوستگی و همبستگی بین اسلام‌گرایی و بنیادگرایی اسلامی با تروریسم، علاوه بر توسل به نیروی نظامی و قوه قهریه، در صدد اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از طریق مهندسی اجتماعی - سیاسی و اصلاح دینی - مذهبی جوامع خاورمیانه به‌عنوان خاستگاه تروریسم بین‌المللی نیز برآمدند. بنابراین، در سال‌های پس از جنگ سرد، اسلام سیاسی به صورت یکی از مهم‌ترین روندهای فکری در قرن بیست و یکم در جهان درآمده است و بویژه رویداد یازده سپتامبر، نقطه عطفی بود که از نگاه آمریکا، اسلام‌گرایی در منطقه خاورمیانه را بیش از پیش در معرض دید قرار داد و راه‌حل‌های سخت و نرم از سوی این کشور را در چارچوب طرح خاورمیانه بزرگ برای استقرار و گسترش روند دموکراسی و توسعه اقتصادی و اجتماعی به طوری که منطقه را در حوزه پیرامونی سرمایه‌داری و در نظام اقتصاد سیاسی جهانی ادغام کند، ضروری ساخت. در پی رویداد یازده سپتامبر، آمریکا با شعار گسترش دموکراسی در منطقه خاورمیانه، شیوه‌های گوناگونی را دنبال کرد. بکارگیری مشت آهنین برای پیشبرد و دستیابی به دموکراسی در کشورهایی که آن‌ها را کشورهای یاغی نامیده است؛ مانند افغانستان و عراق یکی از این شیوه‌ها است. بدین‌سان، دکترین دولت جورج دبلیو بوش بر اهمیت گسترش دموکراسی بویژه در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه تأکید دارد. در این راستا، عراق اولین گام بود، اما این آخرین گام برای ترویج دموکراسی به شمار نمی‌آید. این رویکرد، نوعی مهندسی اجتماعی در مقیاس گسترده بود که بر اساس منطق بند واگن؛ یعنی الحاق کشورها به اردوی پیروز، به انجام می‌رسید (مرشایم، ۱۳۸۶: ۵۹۸). با توجه به این که تغییرات در عراق به آنجا محدود نمی‌شود، بنابراین ایجاد دموکراسی در آن مثل یک بازی دومینو به دیگر نقاط منطقه خاورمیانه سرایت می‌کند. به‌زعم سیاستمداران

آمریکا، سیاست جدید ایالات متحده، پیشبرد راهبردی آزادی در این منطقه است و ایجاد یک عراق آزاد در قلب منطقه خاورمیانه، تحولی گسترده در انقلاب جهانی برای مردم سالاری خواهد بود.

۱. چارچوب نظری: رئالیسم و رئالیسم تهاجمی

۱-۱. نظریه رئالیسم: رئالیسم بر قدرت و منافع تأکید می‌کند و مهم‌ترین مسأله در سیاست، حفظ قدرت است. تمرکز اصلی رئالیسم بر کسب، حفظ و اعمال قدرت از طرف دولت‌ها است. بنا بر نظر رئالیست‌ها، محیط بین‌الملل برخلاف محیط داخلی، ماهیتی آنارشیک دارد (قوام، ۱۳۸۲: ۳۵۷). از دیدگاه رئالیسم، جنگ، پدیده‌ای ذاتی و معلول تلاش برای کسب قدرت است و مسائل جهانی و اغتشاش‌های بین‌المللی را با معیار قدرت و با توجه به منافع می‌باید ارزیابی کرد. در نگرش رئالیستی، برداشت از اخلاق و عدالت ابزاری است. از دیدگاه سیاست به معنی حفظ قدرت، همه چیز وسیله تلقی می‌شود و «هدف وسیله را توجیه می‌کند»؛ حتی ممکن است لازمه حفظ حکومت، وجود میزانی فقر، بیداد، ترس، هراس و اضطراب در بین مردم هم باشد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۸۵-۸۴). عناصر اصلی رئالیسم عبارتند از: دولت‌گرایی، اصل بقا و اصل خودیاری. بنابراین هسته مرکزی رئالیسم، دولت‌گرایی است. از دیدگاه رئالیست‌ها، مهم‌ترین و اصلی‌ترین بازیگر، دولت عنوان گردیده و حاکمیت، ویژگی بارز و متمایز کننده آن است. در سیاست بین‌الملل، هدف برتر و اصلی، بقا است و بر اساس اصل خودیاری، هیچ دولتی برای بقای خویش نمی‌تواند به ضمانت دولت دیگری متکی باشد. رئالیسم، در طول زمان شکل خود را تغییر داده است. با این وجود، می‌توان اصول مشترکی را در رئالیسم یافت؛ اصولی مانند: دولت‌محوری، آنارشی نظام بین‌الملل، قدرت، امنیت، منافع ملی، موازنه قوا، وضعیت طبیعی، عقلانیت و بقا.

۱-۲. نظریه رئالیسم تهاجمی: رئالیسم تهاجمی، دستگاه فکری خود را بر اساس آموزه‌ها و مفروضه‌های رئالیستی بنیان نهاده است. پیروان این مکتب، ضمن این که در چارچوب‌های رئالیستی، دولت‌ها را به‌عنوان بازیگران اصلی صحنه روابط بین‌الملل به رسمیت می‌شناسند، بر این باورند که قدرت‌های بزرگ، بازیگر اصلی در سیاست بین‌الملل هستند و سیاست‌های بین‌المللی را شکل می‌دهند و تعیین‌کنندگان اصلی در سیاست بین‌الملل، قدرت‌های بزرگ می‌باشند. رئالیست‌های تهاجمی همانند رئالیست‌های کلاسیک معتقدند که به علت آنارشیک بودن ماهیت نظام بین‌الملل، کشمکش در نظام بین‌الملل اجتناب‌ناپذیر است. بنا بر نظر مرشایمر، آنارشی نظام جهانی باعث رفتار تهاجمی دولت‌ها در سیاست بین‌الملل است تا به وسیله اقتدار و هژمونی بتوانند امنیت خود را تأمین کنند. بدین‌سان، رئالیست‌های تهاجمی، هدف دولت‌ها را افزایش بیشتر قدرت می‌دانند تا دولت، موقعیتی هژمونیک در نظام بین‌الملل پیدا کند (آجیلی و رضایی، ۱۳۹۷: ۱۶۷-۱۶۶). در ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل از دیدگاه مرشایمر، قدرت‌های بزرگ دو هدف عمده را دنبال می‌کنند: یکی افزایش قدرت و تغییر موازنه قوا به نفع خودشان،

دیگری کنترل و مهار دشمنان و بازیگران رقیب. همچنین از نظر مرشایم و رئالیست‌های تهاجمی، علل و توجیه رفتارهای رقابت‌آمیز در راستای کسب قدرت بین قدرت‌های بزرگ، از پنج فرض متأثر از نظام بین‌المللی ناشی می‌شود. این پنج فرض اساسی عبارتند از: اول؛ نظام بین‌الملل آنارشیک است. دوم؛ دارا بودن میزانی از توانایی‌های نظامی تهاجمی. سوم؛ عدم اطمینان دولت‌ها از قصد‌ها و نیت‌های یکدیگر. چهارم؛ مهم‌ترین هدف اصلی دولت‌ها و قدرت‌های بزرگ، حفظ و تضمین بقا است. پنجم؛ عقلایی بودن قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل.

مرشایم تأکید می‌کند که دولت‌ها باید بر اساس آنچه واقع‌گرایی تهاجمی دیکته می‌کند، عمل کنند. پس سخن گفتن از مباحثی چون دموکراسی و صلح دموکراتیک و همکاری‌های امنیت‌ساز، تنها پوشش رفتارهای تهاجمی قدرت‌های بزرگ است. بنابراین با توجه به ویژگی‌ها و مفروضه‌های نظریه رئالیسم تهاجمی، می‌توان گفت آمریکا در پی افزایش قدرت در مناطق گوناگون جهان است. آمریکا، در راستای بقای خود به‌عنوان کشوری قدرتمند، استراتژی‌های ویژه‌ای را در قالب افزایش قدرت خود، کنترل و مهار دشمنان و بازیگران رقیب، بکار می‌برد. بر اساس نظریه رئالیسم تهاجمی، پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، آمریکا مداخله‌گرایی خود را افزایش داده است. در واقع، آمریکا در راستای نظریه رئالیسم تهاجمی عنوان کرد؛ تروریسم که منشأ آن خاورمیانه است، باعث آنارشیک شدن عرصه بین‌الملل می‌گردد و امنیت کشورهای جهان را به خطر می‌اندازد. قالب فکری رئالیست‌ها نیز به‌صورت دقیق همین می‌باشد که آمریکا بر اساس منافع خود به‌دنبال هژمونی منطقه‌ای و گاهی اوقات هم حتی به‌دنبال امپراتوری می‌باشد و در این میان، تنها امپریالیسم و استعمار سنتی جای خود را به نوامپریالیسم و استعمار نو داده است. مطابق این دیدگاه، آمریکا به‌دنبال سلطه سرزمینی در منطقه خاورمیانه است تا بتواند هژمونی خود را تقویت کرده و تداوم بخشد (حسن‌پور و موسوی منور، ۱۳۹۶: ۱۲۸). در نتیجه، آمریکا در جهت بیشینه‌سازی قدرت و تثبیت هژمونی جهانی خویش در چارچوب رئالیسم و رئالیسم تهاجمی، حالت هجومی به خود گرفته است.

۲- طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا

آمریکا به‌عنوان یک قدرت جهانی، خواهان گسترش نفوذ در مناطق مهم جهان است تا از این طریق، به منافع و اهداف بلندمدت خود دست یابد. بنابراین، منطقه خاورمیانه به دلیل جایگاه تاریخی، سیاسی و اقتصادی ویژه خود از گذشته تا اکنون، همواره در حوزه مسائل امنیتی مهم آمریکا محسوب می‌شود. پس از رویداد یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، سیاستمداران آمریکا با اعلام ارتباط مستقیم و پیوسته میان اسلام‌گرایی و بنیادگرایی، بویژه در خاورمیانه، و تروریسم به‌عنوان بزرگترین و مهم‌ترین تهدید علیه منافع غرب بخصوص آمریکا، خود علاوه بر در پیش گرفتن عملیات پیش‌دستانه و تهاجم نظامی گسترده و همه‌جانبه علیه مواضعی در منطقه خاورمیانه، خواستار اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (دینی - مذهبی) این منطقه

به‌عنوان منشأ و خاستگاه تهدید منافع آمریکا و لیبرال دموکراسی آمریکایی شدند. در این رابطه، طرح خاورمیانه بزرگ در نوامبر ۲۰۰۳ میلادی، از سوی دولت جورج دبلیو بوش اعلام گردید. طرح مزبور، شامل دو بخش است: بخش اول؛ به مبحث ضرورت استقرار دموکراسی در منطقه خاورمیانه اختصاص دارد. بخش دوم؛ برنامه انجام اصلاحات اقتصادی در منطقه خاورمیانه بزرگ است. گفته شده است که هدف از طرح خاورمیانه بزرگ، ایجاد و گسترش دموکراسی، فراهم آوردن زمینه‌های رشد اقتصادی، توسعه حقوق زنان و ... به‌منظور تشویق کشورهای منطقه به انجام اصلاحات وسیع در کلیه زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، حقوقی، آموزشی و اقتصادی و در نتیجه، تأسیس حکومت‌های معتدل در منطقه، ایجاد جامعه مدنی و تشکیل جامعه کثرت‌گرا و گسترش فرصت‌های اقتصادی، اعلام شده است (ولی‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۲۱). براساس این طرح، آمریکا با هدف ایجاد خاورمیانه‌ای یکدست، در صدد ایجاد و گسترش دموکراسی در منطقه خاورمیانه برآمد. طرح خاورمیانه بزرگ، سناریوی تجزیه کشورهای منطقه است. آمریکا قصد دارد تا با اجرای این پروژه، کشورهای کوچکی به وجود آورد. کشورهای وابسته‌ای که هر یک برای گرفتن امتیازات بیشتر با آمریکا و متحدانش، رابطه خدمتگزاری کامل برقرار نمایند. همچنین به دلیل مسائل قومی و مناقشات مرزی، به‌طور دائم با یکدیگر در منازعه و درگیری باشند. ایجاد اختلاف میان دولت‌ها و مردم منطقه و اختلاف افکنی‌های منطقه با هدایت آمریکا که با موضوعات سرزمین، قومی، مذهبی و دینی تاکنون اتفاق افتاده، بخشی از این پروژه بوده‌اند که بسیاری از منابع، انرژی و فرصت‌های رشد منطقه خاورمیانه را از بین برده است و حاصل بسیاری از عقب‌ماندگی‌ها در منطقه بویژه در عراق و افغانستان بوده است.

به‌طور کلی گفته شده، طرح خاورمیانه بزرگتر از سه خلاً و فقدان در کشورهای اسلامی سخن به میان آورده است: ۱- فقدان آزادی ۲- فقدان دانش ۳- فقدان توانمندی زنان (حسینی، ۱۳۸۳: ۱۸۶)؛ برخی از اهداف آمریکا از ارائه طرح خاورمیانه بزرگ عبارتند از: ۱- انتقال آزادانه انرژی و تضمین تداوم جریان انرژی، بویژه صدور نفتاز منطقه خاورمیانه به غرب و تثبیت سلطه کامل و همه‌جانبه بر منابع عظیم انرژی منطقه خلیج فارس و کل منطقه خاورمیانه؛ ۲- جلوگیری از ظهور هژمون منطقه‌ای چالشگر با آمریکا و مهار کشورهای مخالف؛ ۳- مقابله با رشد مخالفان سیاست‌های آمریکا و سرکوب آن‌ها؛ ۴- مدیریت کشورهای اسلامی و جریان‌های اسلام‌گرایی و اسلام سیاسی در راستای سیاست‌های امپریالیستی؛ ۵- تلاش برای روی کار آوردن رژیم‌های سکولار در منطقه؛ ۶- ادغام منطقه خاورمیانه در نظام اقتصاد سیاسی جهان و ایجاد همسویی اقتصادی در بُعد جهانی و نظم اقتصادی لیبرال؛ ۷- برقراری امپراتوری و استقرار سلطه کامل آمریکا و حفظ آن در مقابل رقیبان بالفعل و بالقوه در نظام جدید بین‌المللی بعد از جنگ سرد؛ بنابراین طرح خاورمیانه بزرگ، در چارچوب ضرورت‌های ناشی از اراده آمریکا برای دستیابی به جایگاه یک قدرت هژمون طراحی شده است. بسیاری از نیروهای سیاسی منطقه، طرح

خاورمیانه بزرگ را یک طرح امپریالیستی با چهره دموکراتیک می‌دانند. بدین سان، طرح خاورمیانه بزرگ، طرح استعماری است که در راستای حفظ سلطه کامل آمریکا بر منطقه خاورمیانه در راستای نظم نوین جهانی آمریکا طراحی گردیده است.

۳- جنگ طلبی آمریکا

خسونت و جنگ برای نظام آمریکا یک ارزش بسیار بالا است و به بقای نظام آمریکا کمک می‌کند. رویداد یازده سپتامبر، بستر و شرایط مساعدی را برای نومحافظه‌کاران آمریکا فراهم نمود تا تفکرات راست‌گرایانه افراطی و سلطه‌جویانه و جنگ‌طلبانه خود را در قالب استراتژی امنیت ملی و بر اساس پروژه قرن جدید آمریکا، به مرحله اجرا گذاشته و با تأکید بر خطر تروریسم و تهدید سلاح‌های کشتار جمعی کشورهای مخالف سیاست آمریکا، الگوی مداخله‌گرایانه جنگ-طلبانه این کشور را تهاجمی‌تر نمایند. توجیه این تظاهر، به تغییر خط‌مشی از «تحمّل لیبرالی» به آنچه اکنون «دفاع قاطع از آزادی و دموکراسی» می‌نامند، این است که در یازده سپتامبر، آمریکا قربانی تروریسم جهانی گردید و در واکنش به آن، ناچار به اعلام جنگی نامحدود و بی‌پایان علیه تروریسم شد (مزاروش، ۱۳۸۵: ۱۶). پیامد رویداد یازده سپتامبر، جدا از تمام بازتاب‌های بین-المللی آن، در مشروعیت‌بخشی به گزینه استراتژی تهاجمی و سیاست پیش‌دستانه دولت نومحافظه‌کار آمریکا، اهمیت عمده‌ای داشت و این رویداد، نقش قاطعی در رفتار جهانی آمریکا و قدرت‌گیری ماشین جنگی این کشور در دیپلماسی و سیاست خارجی آمریکا داشته است؛ از همین رو، پس از رویداد یازده سپتامبر، جنگ آمریکا علیه تروریسم و نابودی تسلیحات کشتار جمعی و ترویج و استقرار دموکراسی مورد نظر آمریکا به‌عنوان بهانه‌هایی برای گسترش ماشین جنگی آمریکا و تشدید رشد مجتمع نظامی - صنعتی استفاده شد. بر این اساس، آمریکا شعار جنگ را تنها راه نجات‌بخش خواند و همه کشورها را به پیوستن به «ائتلاف برای جنگ» فراخواند، جهان و جهانیان را به «خوب و بد» و «خیر و شر» تقسیم کرد و به جمله‌هایی نظیر: «هرکس حامی آمریکا نباشد، حامی تروریسم است» یا «هرکس با ما نیست، دشمن ماست»، اشاره کرد (واعظی، ۱۳۸۱: ۷).

نومحافظه‌کاران آمریکا نیز در ظاهر بر این باورند که کاربرد نیروی نظامی از سوی آمریکا، به گسترش آزادی، صلح و دموکراسی مورد نظر آمریکا در سراسر جهان بویژه کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه کمک خواهد کرد. آن‌ها نه تنها خواهان جنگ در منطقه خاورمیانه، بلکه در سراسر جهان هستند. ولی با شعار آزادی، صلح و دموکراسی و گسترش آن به اقدامات جنایتکارانه خود مشروعیت می‌بخشند. تلاش آمریکا برای برقراری دموکراسی به مفهوم آمریکایی آن در منطقه خاورمیانه، آن هم با زور و خسونت به گونه تحمیلی، موانع گوناگون و تناقض‌هایی را که در راه اجرای این سیاست توتالیتری وجود دارد، آشکار ساخته است. در آغاز جنگ افغانستان، در اکتبر سال ۲۰۰۱ میلادی، دولت آمریکا با حمایت کامل و پشتیبانی نظامی انگلیس، دست به

نقض آشکار قوانین بین‌المللی می‌زند. نیروهای متحد آمریکایی و انگلیسی بدون توجه به نگرانی‌های بین‌المللی، حمله‌های هوایی و موشکی خود را به افغانستان آغاز کردند. به علاوه، دولت آمریکا و نیروهای ائتلاف بویژه انگلیس، در مارس سال ۲۰۰۳ بدون کسب مجوز از شورای امنیت، به عراق حمله کردند. حمله نظامی آمریکا و نیروهای ائتلاف به عراق در ظاهر سه بهانه مشخص داشت: ۱- نابودی تسلیحات کشتار جمعی؛ ۲- نابودی تروریسم؛ ۳- فقدان دموکراسی و ترویج و استقرار دموکراسی؛ حداقل به لحاظ تبلیغاتی آمریکا این‌گونه وانمود کرد که عراق فاقد دموکراسی و صاحب سلاح‌های کشتار جمعی، می‌تواند باعث ترویج تروریسم در جهان شود.

بنابراین از زمان تجدید انتخاب جورج دبلیو بوش به ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۴ میلادی، مدافعان سرسخت جنگ و نظامی‌گری، دلیل دیگری را نیز به دلایل پیشین برای توسعه و بزرگ‌سازی پیوسته ارتش افزوده‌اند. این دلیل، چنان‌که جورج دبلیو بوش در سخنرانی افتتاحیه دوره ریاست جمهوری خود گفت: «گسترش مردم‌سالاری به سراسر نقاط جهان» است. حال معلوم شده است که ادعاهای دولت جورج دبلیو بوش در این مورد که رژیم عراق، جنگ‌افزارهای کشتار جمعی در اختیار داشته و یا با تروریسم مرتبط بوده است، ساختگی بوده‌اند، گروه‌های جنگ طلب این دولت، بهانه مردم‌سالاری را تراشیده‌اند و چنین استدلال می‌کنند که حمله به افغانستان و عراق، قطع نظر از آن که از دیدگاه کسی موجه باشد یا نباشد، باعث برداشته شدن گام‌هایی مؤثر در جهت ایجاد مردم‌سالاری در این کشورها و در جاهای دیگر شده است (حسین‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۵۹). از سویی، جنگ طلبی آمریکا، مشتمل است بر گسترش نظام بازار جهانی و در عین حال، گشودن مرزهای اقتصادی جدید به روی سرمایه شرکت‌های آمریکایی و انگلیسی. در جریان جنگ افغانستان و عراق، صنایع نظامی و نفتی، از سود برندگان اصلی جنگ بودند. همچنین از نظر جنگ‌طلبان، جنگ بیشتر معنی سود را می‌دهد؛ بویژه از نظر بازسازی شهرها، بندرها، جاده‌ها، پل‌ها، تأسیسات صنعتی، کارخانه‌های تولید برق، تسهیلات ذخیره آب و غیره. به همین جهت، سیاست‌مداران آمریکا، نخبگان سرمایه‌داری انحصاری مالی و نفتی و مجتمع‌های نظامی - صنعتی معتقدند که آمریکا به این دشمن تراشی و جنگ طلبی نیاز دارد و با افزایش بودجه نظامی آمریکا موافق هستند. هدف آمریکا، به‌عنوان مثال در عراق و در هر جای دیگر، استقرار یک نظام تمامیت‌خواه است که در خدمت سرمایه‌داری سازمان‌یافته انحصاری آمریکا باشد تا غارت منابع طبیعی آن کشور را ممکن سازد، نه برقراری آزادی و دموکراسی. بر این اساس، دموکراسی را نمی‌توان با نیروی نظامی و جنگ به وجود آورد و حفظ کرد. دموکراسی واقعی در صورت ایجاد، هیچ‌وقت از طریق زور، خشونت، جنگ طلبی، یک‌جانبه‌گرایی و دروغ عملی نخواهد شد. دموکراسی با جنگ، کشتار، اشغال، اسارت و استعمار تناقض دارد و از خارج ایجاد و تحمیل نمی‌گردد. در هر صورت، اعمال زور و خشونت، مغایر اشکال تصمیم‌گیری دموکراتیک هستند. ایجاد و حفظ دموکراسی واقعی، مستلزم جنگ طلبی نیست. ولی نظام سیاسی حاکم بر آمریکا،

دارای ویژگی جنگ طلبی است. بنابراین، حمله نظامی آمریکا و متحدانش به افغانستان و عراق، با اندیشه و ایدئولوژی دموکراسی مغایرت دارد.

۴- امپریالیسم آمریکا

امپریالیسم، در ساختار نظام سیاسی آمریکا نهادینه شده و آمریکا با امپریالیسم رشد کرده است. نظامی‌گری، جنگ، تسخیر، برتری طلبی، سلطه‌گری، استیلا، قدرت طلبی، امپریالیسم و... همواره شالوده نظام حاکم بر آمریکا بوده است و بویژه پس از به قدرت رسیدن جورج دبلیو بوش و وقوع رویداد یازده سپتامبر، امپریالیسم آمریکا همانند امپریالیسم قرون گذشته، قتل‌عام، کشتار و نابودی ملت‌ها را وسیله‌ای برای رسیدن به هدف دنبال کرد؛ بدین‌سان بعد از این رویداد، نومحافظه‌کاران آمریکا به بهانه‌های دروغین؛ از جمله نابودی تروریسم بین‌المللی، نابودی تسلیحات کشتار جمعی، ترویج و استقرار دموکراسی، به افغانستان و عراق حمله نظامی کردند. امپریالیسم آمریکا، علاوه بر استفاده از ابزارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی، اکنون در قرن بیست و یکم، تسخیر سرزمینی بار دیگر در دستور کار امپریالیسم قرار داد. یکی از اهداف آمریکا از جنگ در افغانستان، شکل دادن به منطقه‌ای است که از خلیج فارس و پاکستان شروع شده و تا مرزهای روسیه امتداد می‌یابد. این منطقه، انرژی عظیمی را در بطن خود جای داده و از لحاظ اهمیت استراتژیکی بسیار مهم است. همچنین گفته شده، بعد از حمله نظامی آمریکا به افغانستان و استقرار دموکراسی ظاهری مورد نظر آمریکا، تجارت مواد مخدر افزایش یافت. در سال ۲۰۰۲ میلادی، تولید تریاک در افغانستان هشت برابر شد که ۷۵ درصد هروئین جهان از آن تأمین می‌شود و ۹۰ درصد واردات هروئین انگلیس به شمار می‌رفت (سینگ، ۱۳۸۵: ۳۲۵)؛ به‌علاوه، یکی از اهداف اصلی حمله نظامی آمریکا به عراق و اشغال نظامی این کشور نیز تسلط امن بر منابع غنی انرژی نفت و گاز این کشور و تضمین ادامه جریان آزاد انرژی مورد نیاز صنایع غرب بوده تا از این طریق، بر رقبای اقتصادی خود و برخی کشورهای صنعتی اروپای غربی وابسته به نفت عراق، بتواند کنترل بیشتری داشته باشد. کنترل نفت عراق، برتری و قدرت امپریالیسم آمریکا را در حوزه بین‌المللی افزایش خواهد داد. آنچه مسلم است این که جنگ عراق به سود تمامی شرکت‌های آمریکا و انگلیس تمام شد. علاوه بر این‌ها، حمله نظامی آمریکا به افغانستان و عراق، منجر شد که شرکت‌های بزرگ نظامی سازنده جنگ‌افزارهای آمریکایی از جمله: لاکهید مارتین، بوئینگ، ریثون، نورثروپ گرومان و ... سود فراوانی بدست آورند. از این لحاظ، تمرکز جدید بر امپریالیسم نظامی، مزیتی برای پیمانکاران دفاعی آمریکا محسوب گردیده است. گرچه جهان‌گرایی امپریالیسم آمریکا، متکی بر ابزارهای اقتصادی، سیاسی و نظامی است، ولی این جهان‌گرایی مبتنی بر نگرش‌های فرهنگی آمریکایی نیز است. امپریالیسم آمریکا، امپریالیسم فرهنگی نیز می‌باشد. بر این اساس، سه جنبه کلی در مورد امپریالیسم فرهنگی آمریکا شناسایی شده است که عبارتند از: گسترش تجدد غربی، گسترش و جهان‌گیر شدن فرهنگ

سرمایه‌داری و جهانی شدن فرهنگ آمریکایی. از این‌رو، آمریکا به دنبال ایجاد سلطه فرهنگی بر تمام جهان بخصوص بر کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه است. آمریکا، برای سلطه فرهنگی بر کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه، برنامه‌های فرهنگی مختلفی را در نظر دارد. در این خصوص، طرح خاورمیانه بزرگ از جمله برنامه‌هایی است که می‌توان آن را در قالب یک استراتژی کلان و مدون برای سلطه همه جانبه آمریکا بر منطقه خاورمیانه ارزیابی کرد. بدین- ترتیب، ادعای ترویج مردم‌سالاری کمابیش همیشه نمای ظاهری سیاست خارجی امپریالیستی آمریکا بوده است. تظاهر و ادای مردم‌سالاری که تعیین‌کنندگان سیاست خارجی آمریکا، آن را با قیافه حق به جانب پی در پی شعار می‌دهند و دلیل اصلی تازش‌های یک‌جانبه‌گرایانه نظامی خود اعلام می‌دارند، مردم‌سالاری واقعی نیست و می‌توان آن را به درستی دستاویز نهایی برای اعمال سیاست خارجی آمریکا نامید. تا وقتی که شاهان، زمین‌داران بزرگ و رهبران قبایل با آمریکا متحد، سازگار و دارای کاربرد باشند، ضرورتی در کار نخواهد بود که حتی نامی از انتخابات به میان آورده شود. اما وقتی که سیر تاریخ این‌گونه حکمرانان را بدون کاربرد و بدون استفاده کند، سیاست خارجی امپریالیستی آمریکا به انتخابات کنترل شده‌ای توسل می‌جوید تا جای آنان را با متحدانی به همان نسبت سازگار پر کند، ولی در ظاهر انتخاب شده از طریق مردم‌سالاری، مادام که امپریالیسم در تنظیم و یا در اعمال نفوذ در این‌گونه انتقال قدرت‌ها توفیق یابد، این اغلب تنها شکل یا ساختار کنترل است که تغییر می‌کند و نه گوهر آن (حسین‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۶۱-۳۶۰). از این‌رو، دموکراسی ادعایی آمریکا است که از دموکراسی دو چهره و ریاکارانه در خود آن سرزمین-ها مایه می‌گیرد؛ در واقع ارابه سیاسی - ایدئولوژیک برای نفوذ و حضور امپریالیستی است. در هر صورت گفته شده، با حضور روابط امپریالیستی در کشورهای کم‌توسعه، در جهان امروز و در گذشته نیز امکان برقراری دموکراسی میسر نیست. می‌توان یک دموکراسی صوری و معطوف به نخبه‌سالاری نخبگان بی‌اعتنا به منافع توده‌های مردم را برقرار کرد، اما دموکراسی واقعی با حضور امپریالیسم به‌طور قطع ناممکن است (رئیس‌دانا، ۱۳۸۳: ۴۷۹). بنابراین، در حال حاضر یکی از دلایل عدم ایجاد دموکراسی در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه بخصوص افغانستان و عراق، حضور امپریالیسم آمریکا در این کشورها است.

۵- تروریسم آمریکا

زمانی سیاستمداران آمریکا به بهانه مبارزه با خطر کمونیسم، توانستند یک اتحاد در میان غرب به وجود آورند و از سویی مخالفت‌های داخلی و خارجی را نابود کنند، ولی با فروپاشی نظام دو قطبی، خطر کمونیسم ارزش خود را از دست داد. پس از رویداد یازده سپتامبر، آمریکا توانست دشمن اصلی را پیدا کند. این دشمن جدید، «تروریسم» است. این رویداد، زمینه و دلیل مناسبی را برای آمریکا فراهم آورد تا تروریسم جایگزین کمونیسم شود و رسالت آمریکا نیز مبارزه با آن تعریف شود. بعد از یازده سپتامبر، تأمین منافع آمریکا در چارچوب مبارزه با

تروریسم، مشروعیت جهانی پیدا کرد؛ البته نکته قابل توجه این است که اگر در دوران جنگ سرد و مبارزه با کمونیسم، اتحاد جماهیر شوروی و اعمار آن به عنوان دشمن به سیاست خارجی آمریکا جهت می دادند، این بار در مبارزه با تروریسم، خاورمیانه و بویژه کشورهای اسلامی؛ از جمله افغانستان و عراق این نقش اصلی را ایفا می کنند. بنابراین، پس از رویداد یازده سپتامبر از دیدگاه دولت آمریکا، ریشه و خاستگاه اصلی چالش تهدیدات تروریستی در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه است؛ در همین ارتباط است که آمریکا برای ایجاد دموکراسی ظاهری باید دشمن تراشی کند و مخالفان و دشمنان خود را بیافریند. پس از اشغال افغانستان، آمریکا و هم پیمانانش به بهانه های ساختگی و دروغین؛ از جمله این که رژیم عراق در پی دستیابی به سلاح های کشتار جمعی است و با سازمان تروریستی القاعده و طالبان ارتباط دارد و در عین حال، عدم دموکراسی و نقض حقوق بشر در عراق وجود دارد، بدون دریافت مجوزهای بین المللی، خودسرانه به عراق حمله نظامی کردند. اما نکته آشکار این است که این جنگ، «مبارزه با تروریسم بین المللی» نیست، بلکه جنگی برای استیلای آمریکا است و پیامدهای خانمان براندازی برای آینده افراد بشر دارد و مردم آمریکا فریب دولت آمریکا را خورده اند. در آغاز، آمریکا بی هیچ دغدغه ای از عبارت «جنگ علیه تروریسم» نه تنها برای توجیه بمباران های گسترده هدف های غیر نظامی در افغانستان و عراق، بلکه برای الغای حقوق قانون اساسی و حکومت قانون در کشور به منظور «جنگ داخلی» علیه تروریسم استفاده کرد (شوسدوفسکی، ۱۳۸۴: ۱۴). در هر صورت، جنگ علیه تروریسم دروغ است. بنا بر مدارک بی شمار، بهانه آغاز این جنگ به کلی ساختگی است.

دولت های آمریکا از جمهوری خواه گرفته تا دموکرات، همواره شعار حمایت از حقوق بشر و مبارزه علیه تروریسم را سر داده اند، اما آنچه به واقع در صحنه عمل مشاهده می شود، این بوده که تروریسم و حمایت از گروهک های تروریستی، یکی از ابزارها و راهکارهای پیشبرد اهداف سیاست خارجی آمریکا بوده است؛ البته شکل و رویکرد حمایت از تروریسم در این دولت ها متفاوت بوده است. در همین موضوع، گفته شده در تشکیل و سازماندهی گروه تروریستی داعش و حمایت از آن ها، آمریکا و متحدانش، بویژه برخی کشورهای غربی و برخی کشورهای منطقه خاورمیانه نقش داشتند و در واقع این گروه تروریستی برای اجرای مقاصد امپریالیسم و استعمار تأسیس شد. بنابراین، گروه تروریستی داعش که به دغدغه غربی ها تبدیل شده، ساخته و پرداخته آمریکا، متحدانش و برخی از کشورهای منطقه خاورمیانه بوده و برای دامن زدن به بحران منطقه - ای، تفرقه افکنی بین شیعه و سنی، افزایش تنش در جهان اسلام با راه انداختن جنگ های مذهبی و مخدوش کردن چهره اسلام ایجاد شده است (میرطاهر، ۱۳۹۴). بدین ترتیب، بار دیگر آمریکا در چارچوب یک نبرد تبلیغاتی و سیاسی، گروه تروریستی داعش را که خود و متحدانش در شکل گیری و تقویت آن نقش اصلی را ایفا کردند، تهدیدی بزرگ برای امنیت جهان و منافع غرب معرفی کرده و با تشکیل ائتلاف، به ظاهر به جنگ با این گروه تروریستی در سوریه و عراق

برخاستند. با این همه، شواهد زیادی حاکی از آن است که تشکیل ائتلاف برای مبارزه با داعش، فقط یک اقدام نمایشی است و آمریکا در پس این اقدام، به دنبال اهداف دیگری است. قابل بیان است که گروه تروریستی داعش را همان دولت‌هایی ایجاد نمودند که ائتلاف ساختگی و نمایشی برای مقابله با آن تشکیل دادند و تشکیل ائتلاف بین‌المللی دولت‌های غربی و برخی کشورهای منطقه خاورمیانه به رهبری آمریکا برای مقابله با داعش، فریب افکار عمومی است؛ از همین رو، نکته‌ای را که نباید از نظر دور داشت این است که گروه تروریستی داعش در اصل، ساخته و پرداخته آمریکا و متحدان آن است. شکل‌گیری و گسترش گروه تروریستی داعش، بدون انواع کمک‌ها و حمایت‌های آمریکا و متحدانش و برخی دیگر از کشورها بویژه برخی کشورهای منطقه خاورمیانه امکان نداشت.

بنابراین، برخی از اهداف آمریکا و غرب در تشکیل گروه تروریستی داعش و حمایت از آن، عبارت است از: ۱- ایجاد بحران و بی‌ثباتی در منطقه خاورمیانه در جهت اهداف، منافع و سیاست‌های آمریکا و برخی کشورهای غربی و کشورهای منطقه؛ ۲- تسلط و کنترل بر منابع غنی انرژی نفت و گاز و منابع دیگر منطقه خاورمیانه و تأمین و تضمین امنیت ادامه جریان و صدور انرژی مورد نیاز صنایع غرب؛ ۳- بحران‌سازی در جهان اسلام در راستای افزایش تنش در کشورهای اسلامی با راه انداختن و ترویج جنگ‌های مذهبی بین شیعه و سنی و یا جنگ این مذاهب با مذاهب و فرقه‌های دیگر؛ ۴- پیگیری و تکمیل پروژه اسلام‌هراسی با استناد به خشونت‌های داعش تحت عنوان دولت اسلامی؛ ۵- حضور نظامی و مستقیم آمریکا و متحدانش در منطقه خاورمیانه و به خطر انداختن مرزهای امنیتی برخی کشورهای منطقه؛ ۶- زمینه‌سازی برای پیاده‌سازی و اجرای طرح خاورمیانه بزرگ. بدین‌سان، گروه تروریستی داعش که در واقع یک گروه نظامی - نمایشی است، برای تحقق اهداف امپریالیستی و استثمارگرانه آمریکا در منطقه خاورمیانه و بویژه جهان اسلام تشکیل شده است. در واقع، تروریسم در سیاست خارجی آمریکا، نقش یک موتور محرک و بهانه‌ای عامه‌پسند برای تقویت سیاست خارجی این کشور است. به عبارت دیگر؛ آمریکا که داعیه نبرد علیه تروریسم در جهان را دارد، خود یکی از بزرگترین حامیان و پشتیبانان تروریسم محسوب می‌شود. این واقعیت، برخاسته از ماهیت اهداف و اصول سیاست خارجی این کشور است که راه رسیدن به آن‌ها از مسیر اشغالگری و تروریسم می‌گذرد (بایوردی و دیگران، ۱۳۹۴: ۵-۶). در هر صورت، آمریکا از عوامل اصلی تشکیل گروه‌های تروریستی در سراسر جهان است. از همین رو، یکی دیگر از موانع ایجاد حکومت مردمی در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه بویژه افغانستان و عراق، تشکیل گروه‌های تروریستی در این کشورها توسط آمریکا و متحدانش است.

۶- حقوق بشر آمریکا

یکی از کشورهایی که بیشترین رفتارهای ضد انسانی را در جهان معاصر دارد، آمریکا است. آمریکا، از زمانی که به وجود آمده به نام دموکراسی، آزادی، برابری، عدالت، صلح، حقوق بشر و غیره، ملت‌ها را استثمار و قتل عام کرده است و کشورهای مختلف جهان را غارت و ویران کرده است. آمریکا، حقوق بشر را آن گونه که خود می‌پسندد، تعریف می‌کند. زبان حقوق بشر، گفتمان قدرت نرم آمریکایی‌سازی است که ایالات متحده از طریق آن تلاش می‌کند به سلطه خود بر جهان مشروعیت بخشد. در این رابطه، بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی چون سلاحی کاری، علیه ملت‌های زجر دیده جهان در اختیار آمریکا و متحدانش از جمله انگلیس است. پس از رویداد یازده سپتامبر، آمریکا به اشکال مختلف؛ از جمله افزایش فشارهای تبلیغاتی و روانی، اسلام‌ستیزی را در داخل و خارج از این کشور رواج داده است. آمریکا به دلیل مشابهت‌سازی‌های مستقیم و غیرمستقیم میان مسلمانان و گروه‌های تروریستی، نقش غیرقابل‌کنمانی در گسترش اسلام‌هراسی در جهان و بالطبع نقض حقوق انسانی میلیون‌ها پیرو دین اسلام دارد. آمریکا به نام جنگ با تروریسم، حقوق بین‌الملل را نادیده گرفت و به افغانستان حمله کرد و با دروغ‌های بزرگی؛ از جمله وجود خطر جنگ‌افزارهای کشتار جمعی، نبرد علیه تروریسم، ترویج و استقرار دموکراسی، به جنگ عراق رفت و آن کشور را ویران کرد؛ علاوه بر قتل عام‌های فجیع و گسترده افراد غیرنظامی، بسیاری از زیرساخت‌های این کشور نابود گردید. اشغالگران آمریکایی در طول اشغال عراق، از سلاح‌های غیرمتعارفی چون سلاح‌های شیمیایی، بمب‌های خوشه‌ای، گلوله‌های فسفر سفید و اورانیوم ضعیف شده استفاده نمودند که باعث شد پیامدهای انسانی و اجتماعی شدیدی بر این کشور وارد گردد، بی آن که نهادهای به‌اصطلاح دموکراتیک در آمریکا، کمترین اهمیتی به این اقدام ضد بشری بدهند. همچنین بمباران مکان‌های غیرنظامی در افغانستان و عراق و کشتار غیرنظامی‌ها بویژه زنان و کودکان، از نمونه‌های بارز نقض حقوق بشر است.

پس از رویداد یازده سپتامبر، دولت نومحافظه‌کار آمریکا در قالب طرح جنگ علیه تروریسم و آمریکا، برای خلاصی از مقررات دست و پاگیر آئین‌نامه دادرسی در داخل آمریکا و تعهدهای بین‌المللی اصول کنوانسیون ۱۹۴۸ ژنو، در خصوص رعایت حقوق اسرای جنگی، زندان گوانتانامو را در پایگاه دریایی ارتش آمریکا در خلیج گوانتانامو در جنوب شرقی جزیره کوبا ایجاد کرد. وضعیتی به مراتب بدتر از زندان گوانتانامو، برای زندانی‌ها در زندان بدنام ابوغریب در عراق ایجاد شده بود. زندان ابوغریب، تنها محل برهنگی زندانی‌های عراقی نبود، بلکه این دموکراسی برهنه، عریان و عیان موردنظر دولت نومحافظه‌کار آمریکا بود؛ آن‌چنان که برهنگی دموکراسی و واقعیت راهبردی، امنیتی و اقتصادی طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا را برای همگان به تصویر کشید (حسینی، ۱۳۸۳: ۲۸-۲۷). از دیگر موارد نقض حقوق بشر در آمریکا این است که دولت نومحافظه‌کار آمریکا و کنگره در فضای احساسی و روانی ناشی از رویداد یازده سپتامبر، در

راستای مبارزه با تروریسم، قانونی را به تصویب رساندند که به‌عنوان قانون میهن‌پرستی (قانون پاتریوت) شناخته شد. این قانون، در تعارض آشکار با بخش‌هایی از قانون اساسی آمریکا و همچنین اعلامیه حقوق بشر قرار گرفت. به‌علاوه، در سال ۲۰۱۵ میلادی، آمریکا از حامیان اصلی جنگ عربستان علیه یمن و شریک جنایت‌های آل‌سعود است. یکی از پیامدهای اصلی قراردادهای فروش تسلیحات نظامی آمریکا به عربستان، وخیم‌تر شدن بحران در یمن است؛ زیرا عربستان سعودی بخشی از سلاح‌هایی که از آمریکا دریافت می‌کرد را در جنگ علیه یمن به کار گرفته که این موضوع نیز بر وخامت اوضاع در یمن افزوده است. بنا به گزارش سالانه سازمان عفو بین‌الملل در سال ۲۰۱۵ میلادی، به دنبال حمله عربستان سعودی به یمن، بسیاری از زیرساخت‌های غیرنظامی؛ از جمله بیمارستان‌ها، مدارس، بازارها و ... مورد تخریب قرار گرفت و بسیاری از غیرنظامیان کشته و زخمی شدند. بنا به این گزارش، عربستان سعودی و نیروهای ائتلاف، از بمب‌های پیشرفته ساخت آمریکا و انگلیس که باعث تخریب و تلفات بیشتر غیرنظامیان شده است، استفاده کرده‌اند. حملات ائتلاف و محاصره دریایی آن‌ها، به‌شدت مانع واردات و تأمین سوخت و دیگر کالاهای ضروری، ممانعت از دسترسی به غذا، آب، کمک‌های بشردوستانه و تجهیزات پزشکی و در نتیجه، تشدید بحران انسانی شده است (الفتی و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۱). در هر صورت، آمریکا موارد مختلف بی‌شماری از نقض حقوق بشر؛ مانند جنایت‌هایی در کشورهای دیگر بویژه کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه، به‌طور غیرمستقیم توسط دست‌نشانده‌های مزدور و یا خود به‌طور مستقیم مرتکب شده است؛ حال آن‌که آمریکا از حقوق بشر در چارچوب قدرت نرم در یک رابطه هم‌پوشانی به‌عنوان اهرم فشار علیه کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه استفاده می‌کند.

بنابراین آمریکا سرشار از نقض حقوق بشر است. بزرگترین کشوری که ادعای سردمداری دموکراسی دارد، خود از بزرگترین نقض‌کننده‌های حقوق بشر در جهان است. نظام سیاسی آمریکا و دولت‌های آن در دوره‌های گوناگون، از اصل حقوق بشر به‌عنوان نیرنگی برای کسب وجهه بین‌المللی، دخالت در کشورهای دیگر و به چالش کشیدن حاکمیت آن‌ها و گرفتن امتیاز در مذاکره از آن‌ها، یا وسیله‌ای برای جنگ با کشورهای مخالف خود و در راستای امپریالیسم، استثمار و سلطه استفاده کرده است. بدین‌سان، آمریکا اگرچه اغلب تجاوزها و لشگرکشی‌های خود را تحت عناوینی؛ نظیر دفاع از حقوق بشر و پیشبرد دموکراسی انجام می‌دهد، اما در واقع، به‌دنبال تابع کردن همه حکومت‌ها و ملت‌ها نسبت به سیطره تام و تمام خود و تأمین منافع سودانگاران اقتصادی و سیاسی خویش است (زرشناس، ۱۳۸۱: ۱۱۶-۱۱۵) و طنز تاریخ این است که در حالی که آمریکا به مردم سراسر جهان درس دموکراسی، آزادی، برابری و حقوق بشر می‌دهد، اقدامات خودش، توخالی بودن ادعاهایش را آشکار می‌سازد. در نتیجه، آمریکا، بزرگترین کشوری که ادعای سردمداری دموکراسی دارد، خود از بزرگ‌ترین نقض‌کننده‌های حقوق

بشر در جهان است. حقوق بشر، از شعارهای دیگر آمریکا است که خود به طور دائم آن را نقض می‌کند؛ در حالی که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اندیشه و ایدئولوژی دموکراسی، حقوق بشر است.

۷- دموکراسی‌سازی آمریکا

ایدئولوژی دموکراسی، به معنای اداره حکومت به وسیله مردم است؛ به تعبیر دیگر، دموکراسی یعنی حکومتی که در آن حاکمیت در اختیار مردم است و دموکراسی، حکومتی است که در آن مردم دارنده قدرت نهایی تصمیم‌گیری درباره مسائل مهم سیاست عمومی هستند. باید به این نکته نیز توجه کرد که دموکراسی مستلزم نسبی‌گرایی ارزشی و اخلاقی است و از این لحاظ، هیچ گروهی حق ندارد در جایگاه حکومت، فلسفه یا ایدئولوژی خاصی را بر گروه‌های دیگر تحمیل کند؛ حال آن که، در جهان‌بینی نظام آمریکا، در اصل چیزی به‌عنوان دیگران «غیرآمریکایی» وجود ندارد و در نگاه آمریکایی‌ها، چیزی غیر از ایالات متحده آمریکا وجود ندارد و بی‌اهمیت است (سردار و وین دیویس، ۱۳۸۳: ۳۰۵). در همین مورد، راهبرد دولت آمریکا بر استقرار امپراتوری نظامی و دموکراسی‌سازی مورد نظر آمریکا و پرورش آن از طریق جنگ و اعمال زور استوار است. سیاستمداران آمریکا اغلب مدعی هستند که سیاست خارجی ستیزه‌جویانه آنان، برگرفته از آرمان‌های مردم‌سالارانه و تمایل شدید به گسترش مردم‌سالاری و آزادی در سراسر جهان است. البته آشکار است که این ادعا چیزی بیش از یک تظاهر قلبی برای گمراه کردن توده مردم و دفع انتقاد از ماجراجویی‌های نظامی یک‌جانبه آن‌ها نیست؛ این در حالی است که نظام سیاسی حاکم بر آمریکا نیز بر اساس نخبه‌گرایی است. آمریکا، نمونه‌ای از جامعه‌ای است که قدرت آن در اختیار نخبگان است. در عین حال، نظام حکومتی آمریکا در ظاهر دموکراتیک ولی غیرمردمی است؛ به‌عبارت دیگر، در آمریکا به صورت شکلی، ساختارها و نهادهای سیاسی جمهوری، دموکراسی و لیبرالیسم ایجاد شده، حال آن که گروهی اندک از نخبگان در آمریکا حاکم هستند و حکمرانی می‌کنند؛ در حالی که از دیدگاه سیاستمداران آمریکا، استفاده از زور برای ایجاد و گسترش دموکراسی نه تنها جایز، بلکه ضروری است.

بنابراین، با گسترش دموکراسی در منطقه خاورمیانه، رژیم‌های موجود حتی در صورت لزوم با استفاده از قوه قهریه، باید تغییر کنند. نومحافظه‌کاران آمریکا، مدعی و خواهان تغییر حکومت‌های منطقه خاورمیانه به حکومت‌های دموکراتیک مورد نظر آمریکا هستند. این نومحافظه‌کاران، بکارگیری زور و نظامی‌گری برای تحمیل دموکراسی مورد نظر آمریکا به جهان را مشروع دانسته و تقویت ارتش را گامی در جهت تحکیم منافع آمریکا در جهان می‌دانند. یکی از اهداف حمله نومحافظه‌کاران آمریکا به عراق در مارس ۲۰۰۳ میلادی و تصرف این کشور بدون اجازه شورای امنیت سازمان ملل، تبدیل عراق به سرمشق توسعه و ترویج دموکراسی و ایجاد دموکراسی‌سازی از نوع آمریکایی در منطقه بوده است. این طرح نیز رویکرد سیاسی آمریکا در چارچوب آموزه

حمله پیش‌دستانه است که برای زمینه‌سازی نظم تازه با رهیافت یک‌جانبه‌گرایی آمریکا تعریف می‌شود و حتی تلاش دارد با گسترش دموکراسی باز تعریف شده آمریکا در کشورهای خاورمیانه با اصل قدرت و زور، مقاومت ناشی از رویکردهای سیاسی ضد آمریکایی را مهار کند. در این راستا، آمریکا به بهانه‌های دروغین، پرده از سیاست‌های خود برداشت و در افغانستان و عراق از زور استفاده کرد و دولت‌های مورد نظر خود را سرکار آورد. در همین خصوص، فوریه سال ۲۰۰۴ میلادی، جورج دبلیو بوش در محل کنگره آمریکا در بزرگداشت وینستون چرچیل تصریح داشت: «اشاعه دموکراسی، امری رئالیستی و در جهت منافع ملی ایالات متحده است». بدین‌سان، نومحافظه‌کاران آمریکا بر این اعتقادند که باید از روش «استقرار به زور دموکراسی» با استفاده از حربه قدرت سخت‌افزاری نیروهای مسلح آمریکا بهره‌برداری کرد. از دیدگاه آن‌ها، دموکراسی در بطن قدرت نظامی امکان تداوم می‌یابد. بدین ترتیب، نومحافظه‌کاران آمریکا می‌خواهند که در سراسر جهان، به زور نظامی، دموکراسی مورد نظر آمریکا را برقرار کنند. در مورد ایجاد و گسترش دموکراسی، نوام چامسکی می‌گوید: آمریکا نتوانسته است با رژیم‌های مردمی کار کند. اگر به هم‌پیمانان و دوستان آمریکا در خاورمیانه، خلیج فارس، آفریقا، شرق آسیا و در آمریکای لاتین که چامسکی آن‌ها را مزدوران آمریکا می‌خواند، دقت شود، مشاهده می‌گردد هیچ‌کدام از آن‌ها از حمایت‌های مردمی برخوردار نیستند. دولت آمریکا، مانند شرکت‌های چندملیتی، ترجیح می‌دهد با آدم‌های قوی و پر قدرت در اتاق در بسته مذاکره کند و هر چقدر این نوع حکومت‌ها، حمایت مردم خود را بیشتر از دست بدهند، از نظر امتیاز گرفتن، بهتر می‌شود با آن‌ها مذاکره کرد؛ زیرا آن‌ها برای حفظ قدرت خود هر شرطی را می‌پذیرند (میشل و شوفل، ۱۳۸۲: ۳۶).

در همین خصوص، یکی از اهدافی که برای آمریکا در منطقه خاورمیانه اهمیت دارد، منابع نفتی است. بیل کریستین، تحلیل‌گر سابق سی‌ا، می‌گوید: «ترویج دموکراسی، موضوعی است که از سوی دولت جورج دبلیو بوش برای عراق پس از رژیم بعثی مطرح شد. گسترش دموکراسی مورد نظر آمریکا در عراق و بتدریج در کل منطقه خاورمیانه مهم است، اما این کار با اعمال قهریه ممکن نیست». وی در ادامه می‌گوید: «دموکراسی، موضوعی است که می‌بایست از جانب اکثریت مردم یک کشور پذیرفته شود. به نظر من، این جنایت است که ما به اطراف دنیا برویم و آنچه را که به نظر آمریکایی‌ها، دموکراسی خوانده می‌شود، با توسل به زور و قتل عام مردم در پی ترویج آن باشیم. حمایت بیش از نیم قرن آمریکا از دولت‌های غیردموکراتیک، این باور را برای مردم کشورهای فقیر و من‌به‌وجود آورده است که طرح این قبیل مسائل، پوشش و بهانه‌ای برای هدف واقعی آمریکا است». به نظر بیل کریستین، دلایل اصلی جنگ علیه عراق عبارتند از: ۱- آمریکا به دنبال کنترل بر چاه‌های نفت عراق به منزله سنگ‌بنای اولیه کنترل بر منابع نفتی کل منطقه خاورمیانه است؛ ۲- این اقدام، امکان کنترل و هژمونی آمریکا بر کل جهان را میسر می‌سازد؛ ۳-

بسیاری از سیاستمداران حکومت بوش، در همکاری با اسرائیل، تسخیر عراق را اولین مرحله تغییر برای شکل دهی استراتژیک کل منطقه خاورمیانه می‌دانند (داد درویش، ۱۳۸۱: ۳۵-۳۴).

از نظر جان مرشایمر نیز ترویج دموکراسی با استفاده از نیروی نظامی، راه مؤثری برای ایجاد دموکراسی در عراق یا هر منطقه دیگر نیست (مرشایمر، ۱۳۸۶: ۶۰۴).

در هر صورت، به ظاهر آمریکا در نظر دارد ابتدا دموکراسی آمریکایی را در عراق به مرحله اجرا در آورده و سپس با توجه به الگوی عراق، آن را به کشورهای دیگر منطقه نیز تحمیل کند. از دیدگاه سیاستمداران آمریکا، باید به وسیله نیروهای نظامی، به گسترش دموکراسی به زور پرداخته و با تغییر رژیم عراق به عنوان کشور الگو، به صورت دومینو و پشت سر هم، رژیم‌های سیاسی و فرهنگی جهان اسلام و منطقه خاورمیانه را دگرگون نمود. بدین سان، در سیاست خارجی آمریکا به توسعه و گسترش دموکراسی آمریکایی بر اساس منطق دومینوی دموکراتیک در منطقه خاورمیانه تأکید شد. بنا بر گفته این سیاستمداران، بر اساس تئوری دومینو، چنانچه در عراق به عنوان گام نخست، موفق به برقراری یک سیستم دموکراسی از نوع آمریکایی بشوند، بقیه کشورهای منطقه از آن متأثر گردیده و ساختار حکومتی آن‌ها نیز اصلاح خواهد شد. از همین رو، آنچه در عراق بویژه در زندان ابوغریب، در خصوص برهنه‌سازی، هتک حرمت، شکنجه، اذیاء و آزار جنسی زندانی‌ها به منظور تفریح و سرگرمی و یا تحقیر، تخریب و تخطئه برای دریافت اطلاعات رخ داد، نمادین‌ترین شکل تجلی دموکراسی برهنه و برهنگی دموکراسی مورد نظر آمریکا برای اشاعه و ترویج در منطقه خاورمیانه است. این الگوی رفتاری که مورد تأیید مراجع ارشد نظامی و سیاسی آمریکا در عراق و واشنگتن قرار گرفته بود، حکایت از آن داشت که گفتمان اشاعه آزادی و دموکراسی در منطقه خاورمیانه وجه و گرایشی راهبردی و امنیتی - اطلاعاتی و اقتصادی دارد. اگرچه در زندان ابوغریب، این زندانی‌های عراقی بودند که به اجبار به برهنگی و انجام اعمال منافی عفت و ادب شدند، اما در واقع، این تمامیت اهداف و آمال دولت آمریکا بود که لباس تزویر و ریا از تن برکنند و دموکراسی برهنه و عریان تحمیلی خود را به منصفه ظهور رسانید. دموکراسی برهنه در زندان ابوغریب، خود را به نمایش گذاشت تا برهنگی دموکراسی در معرض دید افکار عمومی جهانیان و بویژه منطقه خاورمیانه به طور عینی و عملی قرار گیرد. این برهنگی دموکراسی و دموکراسی برهنه، بر اساس نظریه‌های نومحافظه‌کاران آمریکا و الگوی رفتاری برای استقرار نظم امپراتوری و از طریق فرایند «تخریب سازنده» برای ایجاد تغییرات و دگرگونی‌های بنیادین در منطقه خاورمیانه به مرحله اجرا گذاشته شده است. بر این اساس، دموکراسی‌سازی آمریکا به وسیله ابزار اجبارآمیز بویژه قدرت نظامی و خشونت در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه با اندیشه و ایدئولوژی دموکراسی در تعارض و تناقض است.

۸- جهانی سازی آمریکا

ایدئولوژی دموکراسی، خواستار آزادی انسان از استبداد و فقر، از میان برداشتن استثمار و استعمار، به وجود آمدن حکومت مردم و مالکیت همه مردم در همه جوامع و صیانت از حق حیات و حرمت انسانی است؛ حال آن که آمریکا بر اساس ایدئولوژی ای طراحی شده، به منظور بنای جهانی نو، در پی فتح این جهان است. آمریکا به دنبال این است که جهان را مطابق برنامه‌ها و اهداف خود در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... به صورت یکجانبه بسازد و ملت‌ها و دولت‌ها را در سرتاسر این جهان ساخته-شده، تابع خود نماید. این طرح از پیش تعیین شده از سوی آمریکا برای سلطه بر جهان، یک پروژه است نه پروسه؛ به عبارت دیگر آمریکا به دنبال جهانی سازی (Globalism) است. جهانی سازی آمریکا، در واقع آمریکایی کردن جهان در راستای یک امپراتوری بزرگ جهانی است. در چنین شرایطی، آمریکا به عنوان قدرت جهانی به فکر تسلط کامل بر جهان افتاده و با مطرح ساختن دکترین نظم نوین جهانی، در صدد سازماندهی نیروها و امکانات، برای رسیدن به این هدف برآمد. بر این اساس، نومحافظه کاران آمریکا معتقدند که لیبرالیسم، جهان شمول است و آمریکا به عنوان هژمون خیر باید از حداکثر توان نظامی خویش در جهت اشاعه لیبرالیسم و دموکراسی مورد نظر آمریکا در تمام نقاط جهان اقدام نماید. بدین ترتیب، از برنامه‌ها و سیاست‌های آمریکا، ایجاد نظام بین‌المللی واحد آمریکایی و جهان‌شمولی ارزش‌های آمریکایی است. جنگ طلبی و کشورگشایی آمریکا نیز نگاهی جهانی داشته و در صدد تسخیر جهان و تسلط ایده و افکارشان بر بشریت است و در واقع، جهانی سازی آمریکا به نوعی جهان‌خواری است. به عبارتی، جهانی سازی آمریکا همراه با نظامی‌گری، جنگ دائمی و امپریالیسم، برای جهان‌شمولی ایدئولوژی لیبرالیسم و دموکراسی مورد نظر آمریکا برای ایجاد امپراتوری جهانی آمریکا است. به همین جهت، این جهانی سازی، ناامنی اقتصادی و نابرابری اجتماعی را تشدید کرده است و با نظامی‌گری و جنگ، امنیت نسبی جهان را به مخاطره انداخته است. نمونه عینی آن، اقدامات نومحافظه کاران آمریکا در راستای یکپارچه سازی جامعه جهانی است که با حمله نظامی به افغانستان آغاز و دامنه آن به عراق کشیده شده است و گذشته از کشتار هزاران تن از شهروندان این کشورها، سبب تخریب محیط زیست انسانی، گسترش فقر و ناامنی های گسترده شده است. از اهداف نومحافظه کارانه آمریکا در افغانستان و عراق و دیگر کشورهای منطقه خاورمیانه، مدیریت بحران‌های خودساخته در جهت جهانی سازی و تسهیل شرایط برای هژمونی جهانی‌اش است. سیاستمداران آمریکا هرگونه مقاومت در مقابل جهانی سازی فرهنگ آمریکایی و آمریکایی کردن فرهنگ جهان را استبداد، تروریسم و مخالفت با دموکراسی و قوانین جهانی و جهان‌شمول لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری مطرح می‌کنند. از این رو، سیاستمداران حامی جهانی سازی آمریکا، برای ایجاد توهم دموکراسی، باید مخالف تراشی کنند. به بیان دیگر؛ آن‌ها

باید مخالفان سیاسی خود را به وجود بیاورند و مشتاق وجودشان باشند و هزینه آن‌ها را تأمین کنند (شوسودوفسکی، ۱۳۸۴: ۱۷۷).

پس از رویداد یازده سپتامبر، نومحافظه‌کاران آمریکا، نظم نوین جهانی، آمریکا را به صورت عملیاتی درآوردند. پرواضح است که در این میان، منطقه خاورمیانه یکی از جایگاه‌های اصلی و تعیین‌کننده برای آمریکا در جهت رسیدن به این هدف بزرگ؛ یعنی امپراتوری و جهان تک‌قطبی است. در این مورد، تجاوز نظامی به عراق، سرنگونی رژیم بعثی، اشغال این کشور و کنترل جریان‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در چارچوب استقرار یک دولت الگو و سرمشق که بر اساس آن خاورمیانه، شمال آفریقا و جهان اسلام را وادار به تغییر و تعدیل رژیم‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی - امنیتی نماید. جنگ و جهانی‌سازی، همراه و همگام هستند. قدرت‌های تشکیلات مالی وال استریت، کارتل‌های نفتی انگلیسی - آمریکایی و پیمانکاران دفاعی، این دو به نحو انکارناپذیری در پس این پروژه هستند که شامل گسترش مرزهای نظام بازار جهانی است (شوسودوفسکی، ۱۳۸۴: ۱۶۲). بنابراین هر چند جهانی‌سازی آمریکا متکی بر ابزارهای نظامی است، ولی این پروژه مبتنی بر نگرش‌های فرهنگی آمریکایی است. در همین رابطه، دولت نومحافظه‌کار آمریکا، طرح خود را برای خاورمیانه بزرگ در نوامبر ۲۰۰۳ میلادی به طور رسمی اعلام کرد. از دیدگاه سیاستمداران آمریکا، برای نائل آمدن جهان توسعه نیافته و جهان اسلام به مدل آمریکا، نظام فرهنگی و ارزشی این جوامع باید تغییر کند، اما تغییر فرهنگی، امری بطئی، تدریجی و تکاملی و مستلزم ملت‌سازی توسط دولت‌ها و نخبگان مقتدر و توانمند است؛ در حالی که در اکثر کشورهای توسعه نیافته و بویژه برخی کشورهای منطقه خاورمیانه، دولت‌ها امری جعلی و ساختگی هستند که قدرت‌های اروپایی و آمریکایی، آن‌ها را بر سر کار آورده‌اند و با حمایت آنان به حیات خویش ادامه می‌دهند. از این رو، اساس گفتمان مدرنیته و نوسازی که بر مشروعیت، مشارکت عمومی و رفاه زندگی و اخلاق شهرنشینی و هویت مدنی (فرهنگ مدنی) شکل گرفته، اصولاً در این جوامع و کشورها قابل پیگیری و پیاده شدن نیست. این فرایند، مستلزم ملت‌سازی توسط دولت‌های مستقر مقتدر مستقل و نخبگان با نفوذ است. جهان توسعه نیافته و بویژه جهان اسلام از منظر «فرهنگ محورگرایان» به دلیل ساختارهای خاص فرهنگی و ارزشی دچار عقب‌افتادگی و توسعه‌نیافتگی شده‌اند و از سوی دیگر، دولت‌های وابسته، ضعیف و غیرمشروع و نخبگان کم‌توان و بی‌هویت نیز عاجز از ملت‌سازی تکاملی و ایجاد «فرهنگ مدنی» متکی بر تکرر، مشارکت و مشروعیت هستند (حسینی، ۱۳۸۳: ۱۰۸-۱۰۴).

بنابراین، در چارچوب جهانی‌سازی و نظم نوین جهانی آمریکا، منطقه خاورمیانه برای آمریکا بسیار بااهمیت است و با توجه به طرح خاورمیانه بزرگ، برخی از مهم‌ترین اهداف آمریکا در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه بویژه عراق، عبارتند از: ۱- تسلط بر منابع انرژی خاورمیانه و تضمین صادرات نفت و گاز منطقه به غرب؛ ۲- احیای بازار مصرف کالاهای تولیدی در غرب

و بخصوص فروش تسلیحات تولید شده در کارخانه‌های بزرگ داخل آمریکا؛ ۳- تغییر تدریجی ژئوپلیتیک خاورمیانه؛ ۴- دموکراسی‌سازی آمریکایی در خاورمیانه؛ ۵- تقویت جایگاه منطقه‌ای متحدانش و تأمین و تضمین منافع آن‌ها؛ ۶- مبارزه با خطر گسترش گروه‌های رادیکال محلی تحت‌عنوان جنگ با تروریسم؛ ۷- رویارویی با کشورهای مخالف منافع آمریکا و مهار این کشورها؛ ۸- اعمال هژمونی جهانی آمریکا و رهبری نظام جهانی؛ ۹- کسب حیثیت و اعتبار بین‌المللی برای آمریکا و تبلیغ و گسترش فرهنگ و شیوه زندگی آمریکایی و آمریکایی‌کردن کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه. از همین رو، می‌توان گفت؛ شعله‌های آتشی که دولت آمریکا در برخی کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه روشن کرده است، کشورهای دیگر منطقه را در بر می‌گیرد و بزرگ‌ترین ضربه و صدمه را به ملت‌های این منطقه می‌زند. این خطر بزرگی است که منطقه خاورمیانه را تهدید می‌کند. بنابراین، آمریکا می‌خواهد جهان را بر اساس طرح و نقشه خودشان پاکسازی کند، بسازد و نظم جدیدی را مستقر نماید. از اهداف جهانی‌سازی آمریکا، تصرف سرزمین‌ها و مستعمره‌سازی در جهت دستیابی به منافع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی است. در این مورد، جهانی‌سازی آمریکا منجر به جنگ‌ها شده و حاصل آن مرگ مردم و ملت‌ها و ویرانی سرزمین‌های آن‌ها بوده است. در دوران معاصر، با نگاه به اقدامات و عملکردهای آمریکا در مورد جهانی‌سازی، می‌توان گفت که اندیشه جهان وطنی اگر به طریق خشونت‌آمیز و امپریالیستی به‌طور مداوم بر مردم سراسر جهان تحمیل شود، منجر به توتالیترالیسم جهانی خواهد شد (نانسی و هرسیچ، ۱۳۸۴: ۱۲۲)؛ حال آن‌که، ایدئولوژی دموکراسی با جهانی‌سازی آمریکا در تعارض و تضاد است و بر جهانی آزاد و برابر تأکید می‌کند.

نتیجه‌گیری

تفرقه بینداز و حکومت کن و یا جدا کن و غالب شو. این سیاست، همواره در تاریخ بشر با نام جنگ‌طلبان بزرگ و قدرت‌های استعماری سلطه‌گر و انحصارطلب معادل بوده است. آمریکا، انگلیس و برخی کشورهای دیگر، همواره این دستور کار مهم را مد نظر داشته‌اند و از طریق جداسازی و تجزیه سرزمین‌ها و قدرت‌ها به آسانی به فتح و غلبه بر آنان دست یافته‌اند. بر این اساس، پس از پایان جنگ سرد، منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا و به‌طور کلی کشورهای اسلامی، کانون اصلی طرح‌های استعماری و چالش‌های آمریکا و اروپا مطرح شدند. در این خصوص، طرح خاورمیانه را باید یکی از طرح‌های نواستعماری و امپریالیستی با چهره دموکراتیک دانست که به دنبال ایجاد جنگ‌های جدید در شرق و حضور نظامی استعمارگران غربی در این منطقه می‌باشد. رویداد یازده سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، با بزرگ‌نمایی خطر تروریسم، فرصت مناسب و فضای لازم را برای اجرای طرح‌های دولت آمریکا ایجاد کرد. آمریکا، تلاش کرد رویداد یازده سپتامبر را ابزاری برای دستیابی اهدافش در سطح جهان بویژه کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه تبدیل نماید. این رویداد، در مشروعیت‌بخشی به گزینه استراتژی تهاجمی و استفاده از قدرت

نظامی آمریکا اهمیت عمده‌ای داشته است. با توجه به این رویداد، امنیت داخلی آمریکا، پدیده‌ای بیرونی شد و این موضوع باعث گردید تا آمریکا با ادعای استقرار و تأمین امنیت خود، اقدام به عملیات نظامی و جنگ با افغانستان و سپس عراق به‌عنوان کشورهای حامی تروریسم نماید. همچنین این رویداد، یک فرصت سیاسی برای تصویرسازی منفی از شرق به رهبری اسلام بود. بر این اساس، رویداد یازده سپتامبر، دور جدیدی از اسلام‌ستیزی و اسلام‌هراسی گسترده را در جهان به راه انداخت. با این حال، آنچه که سبب شد تا آمریکا، اسلام‌هراسی را به شکل سیستماتیک و هماهنگ به مورد اجرا گذارند، پیوند زدن تروریسم با دین اسلام بود؛ حال آن‌که، آمریکا که مدعی مبارزه علیه تروریسم است، خود از بزرگترین حامیان و پشتیبانان تروریسم به شمار می‌آید و از عوامل اصلی و نقش اساسی در تشکیل گروه‌های تروریستی در تمام نقاط جهان را دارد؛ به عبارتی، این گروه‌هایی که به‌عنوان گروه‌های تروریستی معرفی شده‌اند، ساخته و پرداخته آمریکا و متحدانش در سراسر جهان است. بنابراین، جنگ آمریکا و متحدانش علیه تروریسم، دروغ است. این جنگ، جنگ ساختگی است. آمریکا دور دنیا راه افتاده و به نام دموکراسی، آزادی، برابری و عدالت، ملت‌ها را استثمار می‌کند و به جای این واژه‌های توهم‌آمیز و دروغین، جنگ، کشتار، ترور، وحشت، بی‌ثباتی، غارت منابع و ثروت و نابودی سرمایه‌های انسانی و ساختاری را برای برخی مناطق جهان بویژه کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه به ارمغان آورده است. برای نمونه، یکی از توجیه‌ها و بهانه‌های سه‌گانه حمله آمریکا به عراق در کنار نبرد علیه تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی، استقرار دولت سرمشق در این کشور برای توسعه و اشاعه دموکراسی در منطقه بر اساس منطق دومینوی دموکراتیک اعلام گردید. اکنون افراد روشنفکر بجز نادانان و ابلهان، می‌دانند که یکی از انگیزه‌های واقعی آمریکا از اشغال عراق به کنترل درآوردن منابع نفتی این کشور است. ایجاد دموکراسی و صدور آزادی به عراق و کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه، تنها شعاری برای مخفی کردن انگیزه‌های واقعی آمریکا است. آمریکا در طول سال‌های حضور خود در منطقه خاورمیانه، از حاکمان مستبد حمایت می‌کرده و به افکار عمومی مردم این منطقه بی‌توجهی نموده است. آمریکا برخلاف ارزش‌های اعلامی خود، در کنار حکام مستبد و دست‌نشانده منطقه خاورمیانه ایستاده و مانع تحقق حکومت‌های مردم‌سالار می‌گردد؛ در عین حال، یکی از استراتژی‌های آمریکا همچنان ایجاد اختلاف میان دولت‌ها و مردم منطقه است و تلاش برای بهره‌گیری از این اختلافات، یکی از اصلی‌ترین دلایل استمرار بحران و بی‌ثباتی در منطقه خاورمیانه می‌باشد. بنابراین، از اهداف آمریکا در کشورهای منطقه خاورمیانه، مدیریت بحران‌های خودساخته است، نه حل آنها. به‌علاوه، آمریکا و متحدانش همچنان در میان نخبگان جدید کشورهای اسلامی نفوذ کرده و ضمن شناسایی آن‌ها بدیل‌های مناسب و وابسته به خود را برای حکمرانی آینده، تربیت و حمایت می‌کند که به آسانی اسلام‌گرایی کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه را مدیریت کند. بدین ترتیب، الگوهای جدید حکومتی که

آمریکا در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه که برای طراحی و اجرای آن تلاش می‌کند، با هدف مبارزه و مخالفت با شکل‌گیری الگوی نظام‌های مستقل و مردمی، تأمین هدف‌های اقتصادی و تسهیل شرایط برای هژمونی جهانی و سلطه مطلق صورت می‌گیرد. نکته قابل توجه این است که آمریکا، سیستم حکومتی خود را، حکومت مردم برای مردم و به وسیله مردم می‌داند و بسیار مغرورانه و مکارانه خود را مهد دموکراسی در جهان نشان می‌دهد و همواره از دیگر کشورها می‌خواهد دموکراتیک باشند. با این وجود، به اعتقاد بسیاری، دموکراسی در آمریکا وجود ندارد و دموکراسی آمریکا یک خدعه و نیرنگ است. بنابراین نظام حکومتی آمریکا در ظاهر دموکراتیک، ولی غیرمردمی و نابرابر است و علی‌رغم تصور عمومی، فاقد خصلت دموکراتیک است؛ زیرا به جای حکومت مردم بر مردم، اقلیتی نخبه قدرتمند حکومت می‌کنند؛ حال آن که، آمریکا با نظامی‌گری گسترده، به دنبال دموکراتیزه کردن کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه است. از دیدگاه دولت آمریکا، این ابرقدرت نظامی باید با زور نظامی‌گری، دولت و ملت‌سازی را در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه و به‌طور کلی جهان اسلام به انجام برساند و دموکراسی آمریکایی مورد نظر خویش را به هر شکل ممکن و تحمیلی مستقر سازد.

اکنون پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که «با این فرض که نظام دموکراسی به شکل واقعی در یک کشور به وجود بیاید، آیا آن کشور می‌تواند نظام دموکراسی را به کشورهای دیگر ترویج نماید؟!»، ابتدا باید گفت، نظام دموکراسی آن‌گونه که در تئوری عنوان شده است، به نظامی گفته می‌شود که مردم حکومت می‌کنند و معنای اصلی آن حاکمیت مردم است و دموکراسی در بطن یک جامعه از پایین، در بین مردم شکل می‌گیرد و حتی حاکمان جامعه نمی‌توانند دموکراسی را به زور در یک جامعه به وجود بیاورند؛ این در حالی است که دولت آمریکا که هیچ‌گونه اعتقادی به ایدئولوژی دموکراسی، آزادی، برابری، عدالت، حقوق بشر و غیره ندارد، از آن سوی جهان به منطقه خاورمیانه آمده و با زور و جنگ ویرانگر، در صدد ترویج و استقرار دموکراسی مورد نظر آمریکا است! حال آن که گفته شده، دموکراسی واقعی یک شکل نیست، بلکه یک مرحله از رشد و استقلال جامعه است که جامعه را باید برای رسیدن به آن درجه تربیت کرد. دموکراسی مانند تمدن و فرهنگ است؛ یعنی همان‌طور که تمدن و فرهنگ را نمی‌شود صادر کرد، دموکراسی را هم نمی‌شود صادر کرد. در حالی که از دیدگاه سیاستمداران آمریکا، دموکراسی مورد نظر آمریکا در بطن قدرت نظامی دوام می‌یابد. از همین رو، آمریکا در ظاهر مدعی مبارزه برای حکومت مردمی، آزادی و رفاه در سراسر جهان و رسیدن به صلح در تلاش است. حال آن که، آمریکا به واسطه سابقه نیم‌قرن اخیر خود از رژیم‌های دیکتاتوری، تمامیت‌خواه، خودکامه و سرکوب‌گر که هیچ اعتقادی به انسانیت، حقوق بشر، آزادی و برابری ندارند، حمایت کرده است. بر این اساس، آمریکا خود از بزرگترین نقض‌کننده‌های حقوق بشر در جهان است و از سوی دیگر، بسیاری از دولت‌های کشورهای مختلف که نقض‌کننده حقوق بشر هستند، مورد حمایت و

پشتیبانی آمریکا هستند؛ به هر حال، حمایت‌های پنهانی و گسترده آمریکا از رژیم‌های مستبد و دست‌نشانده مزدور منطقه خاورمیانه، ادعای این کشور در حمایت از دموکراسی، حقوق سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در این منطقه را با موانع جدی روبرو ساخت. اشاعه دموکراسی آمریکا از طریق زور و اشغالگری نظامی در منطقه خاورمیانه، منجر به چالش و بحران در کشورهای اسلامی شده است. برقراری دموکراسی پس از استبداد با توجه به شرایط ساختاری کشورهای منطقه خاورمیانه، امری محال است؛ زیرا دموکراسی تزریقی، کارساز و عملی نیست و تا زمانی که یک ملت با شناخت کافی و اراده لازم خود در یک جامعه مدنی در این راه گام برندارند، حکومت مردمی، غیرممکن و توهم است. این در حالی است که با توجه به بحران‌های توسعه سیاسی که شامل بحران هویت، مشروعیت، مشارکت، نفوذ و توزیع است، می‌توان گفت که بیشتر کشورهای منطقه خاورمیانه حداقل با چند بحران در این زمینه درگیر هستند. برای نمونه؛ بحران مشروعیت، مهم‌ترین بحران این منطقه است که به‌عنوان یکی از مشکلات مهم امنیتی در بیشتر کشورها محسوب می‌شود. در هر صورت، دولت‌های منطقه خاورمیانه که اغلب از پشتیبانی مردم برخوردار نمی‌باشند، از هر تغییر جدی بویژه تغییراتی که در راستای ایجاد حکومت جدید باشد، در هراس و وحشت هستند. در این میان، سیاست آمریکا در منطقه خاورمیانه، دولت‌محورو نه مردم‌محور بوده است و روی کار آمدن دولت‌های واقعی مردمی، باعث بروز مشکلات جدی برای آمریکا خواهد شد. با روی کار آمدن دولت‌های مردمی غیروابسته آمریکا، انگلیس و دیگر کشورها، وابستگی کشورهای منطقه خاورمیانه به آمریکا کاهش می‌یابد و این امر باعث ایجاد نظم منطقه‌ای جدید ضدآمریکایی در منطقه خواهد شد.

بنابراین با توجه به پرسش اصلی مطرح شده که چگونه گسترش دموکراسی آمریکایی در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه قابل ارزیابی است؟ پاسخ این است که برخی سیاست‌ها و اهداف راهبردی و بلندمدت آمریکا؛ از جمله نظامی‌گری، جنگ‌طلبی، جهانی‌سازی، امپریالیسم، استعمار و استثمار ملت‌های منطقه و ایجاد تفرقه و درگیری بین آنها، ایجاد و گسترش تروریسم، ناامنی، کشتار، وحشت، خشونت و نابودی مخالفان، تأمین و تضمین منافع آمریکا، توسعه و گسترش فرهنگ آمریکایی، سکولاریزم و اقتصاد سرمایه‌داری سازمان‌یافته انحصاری، مدیریت بحران‌های خودساخته، در پوشش پروژه ایجاد و گسترش دموکراسی آمریکایی با استفاده از قدرت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در راستای هژمونی و سلطه مطلق و نظم نوین جهانی مورد نظر آمریکا در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه دنبال می‌شود. در هر صورت، ایجاد و گسترش دموکراسی در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه، گزینه بسیار جذابی است، اما این مهم از طریق یک‌جانبه‌گرایی، نظامی‌گری، جنگ‌طلبی، جهانی‌سازی، امپریالیسم، استعمار، تفرقه، گسترش تروریسم، کشتار، ناامنی، وحشت، خشونت و ... عملی نخواهد شد؛ در حالی که اندیشه و ایدئولوژی دموکراسی بر حکومت و حاکمیت مردم تأکید می‌نماید. از این لحاظ، در تحلیل

مفهوم دموکراسی، مردم مالکان حکومت و حاکمیت هستند. حکومت‌ها، قدرت و اقتدار خود را از خواست و رضایت عامه مردم بدست می‌آورند و مردم توانایی تغییر حکومت را دارند و دارای اقتدار غایی و نهایی هستند.

کتابنامه

آجیلی، هادی و نیمارضایی (۱۳۹۷)، «رنالیسم تدافعی و تهاجمی (چارچوبی تئوریک برای تحلیل وقایع و رخدادهای حوزه خلیج فارس)»، *فصلنامه امنیت ملی*، ۸ (۲۷): ۱۹۸-۱۶۵. الفتی، آزاده و فرزاد رستمی و قدرت احمدیان (۱۳۹۹)، «دکترین مسئولیت حمایت شورای امنیت در بحران یمن و ساز و کارهای قدرت در خاورمیانه»، *فصلنامه مطالعات روابط بین الملل*، ۱۳ (۴۹): ۴۱-۹.

بایبوردی، اسماعیل و کابک خبیری و محمدحسن شاه‌رضایی (۱۳۹۴)، «بررسی سیاست خارجی آمریکا در مبارزه با تروریسم: اهداف و پیامدهای پیمان امنیتی کابل واشنگتن»، *فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل*، ۸ (۳۰): ۲۲-۱.

بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، *آموزش دانش سیاسی: مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی*، تهران: مؤسسه نگاه معاصر.

حسن‌پور، طاهر و سیدایوب موسوی‌منور (۱۳۹۶)، «بررسی رئالیستی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و راهکارها مواجهه با آن»، *فصلنامه مطالعات سیاسی بین‌المللی*، ۲ (۵): ۱۳۱-۱۱۳.

حسین‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۹)، *اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا*، ترجمه پرویز امیدوار، تهران: نشر نی.

حسینی، حسن (۱۳۸۳)، *طرح خاورمیانه بزرگتر (القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا)*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

داد درویش، رضا (۱۳۸۱)، «نقشه جدید سیاسی آمریکا برای خاورمیانه»، *گزیده تحولات جهان* (۱۲)، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

دهشیری، محمدرضا و حسین شاه‌مرادی (۱۳۹۹)، «عوامل تعیین‌کننده در نظم امنیتی غرب آسیا بر اساس نظریه موازنه همه‌جانبه»، *فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل*، ۱۳ (۴۹): ۱۰۸-۷۵.

رئیس دانا، فریبرز (۱۳۸۳)، *جهانی‌سازی قتل عام اقتصادی*، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه. زرشناس، شهریار (۱۳۸۱)، *نیمه پنهان آمریکا*، تهران: کتاب صبح.

سردار، ضیاءالدین و مریل وین دیویس (۱۳۸۳)، *چرا مردم از آمریکا متنفرند؟*، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: انتشارات اطلاعات.

- سینگ، پاتوانت (۱۳۸۵)، *دنیا از دیدگاه واشینگتن*، ترجمه عبدالرضا مهدوی، تهران: نشر پیکان.
- شوسودوفسکی، میشل (۱۳۸۴)، *جنگ و جهانی سازی، واقعیت های پشت پرده ۱۱ سپتامبر*، ترجمه جمشید نوایی، تهران: نشر نی.
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۲)، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل*، تهران: سمت.
- مرشایمر، جان (۱۳۸۶)، «هانس جی مورگنتا و جنگ عراق: رئالیسم در مقابل نومحافظه کاری»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، ۱۰(۳): ۶۰۴-۵۹۱.
- مزاروش، ایستوان (۱۳۸۵)، *یاسوسیالیسم یا بربریت از «قرن آمریکا» تا دو راهی سرنوشت ساز*، ترجمه مرتضی محیط، تهران: نشر اختران.
- میرطاهر، سیدرضا (۱۳۹۴)، «ائتلاف نمایشی علیه داعش»، قابل مشاهده در: <http://www.siasi.aja.ir>
- میشل، پیترو جان شوفل (۱۳۸۲)، *فهم قدرت: برگزیده اندیشه های نوام چامسکی*، ترجمه احمد عظیمی بلوریان، تهران: مؤسسه خدماتی فرهنگی رسا.
- نانسی، نصرالدین و حسین هرسیج (۱۳۸۴)، *پروپرو دموکراسی (نقد و بررسی آراء پوپر در باب دموکراسی)*، اصفهان: انتشارات مهر قائم.
- واعظی، حسن (۱۳۸۱)، *استراتژی سلطه: تهدیدات، راهبردها، رسالت روشنفکران و آینده ایران*، تهران: سروش.
- ولیزاده، محمدرضا (۱۳۸۳)، *سیاست های جدید آمریکا در خلیج فارس با توجه به تحولات عراق*، تهران: همای دانش.

References

- Ajili, Hadi and Nima rzaei (2018), "Defensive and Aggressive Realism (A Theoretical Framework for Analyzing the Events and Events of the Persian Gulf)", *National Security Quarterly*, 8(27), 165-198. (in Persian)
- Baybordi, Ismail and KabakKhabiri and Mohammad Hassan Shahrezaei (2015), "A Study of US Foreign Policy in the Fight against Terrorism: Objectives and Consequences of the Kabul-Washington Security Pact", *International Relations Studies Quarterly*, 8(30), 1-22. (in Persian)
- Bashirieh, Hossein (2005), *Teaching Political Science: Fundamentals of Theoretical and Founding Political Science*, Tehran: Contemporary Look Institute. (in Persian)
- Dad Darvish, Reza (2002), "America's New Political Plan for the Middle East", *Excerpts from World Developments (12)*, Tehran: Abrar International Institute for Contemporary Studies and Research, Tehran. (in Persian)
- Dehshiri, Mohammad Reza and Hossein Shahmoradi (2020), "Determinants in the security system of West Asia based on the theory of comprehensive balance",

- Quarterly Journal of International Relations Studies*, 13(49), 75-108. (in Persian)
- Ghavam, SeyedAbdolali (2003), *Principles of Foreign Policy and International Policy*, Tehran: Samat. (in Persian)
- Hassanpour, Taher and SeyedAyoub Mousavi Munawar (2017), "A Realistic Study of American Foreign Policy in the Middle East and the Strategy for Dealing with It", *Quarterly Journal of International Political Studies*, 2(5), 113-131. (in Persian)
- Hosseinzadeh, Ismail (2010), *The Political Economy of American Militarism*, translated by ParvizOmidvar, Tehran: Ney Publishing. (in Persian)
- Hosseini, Hassan (2004), *The Greater Middle East Plan (Al Qaeda and Al Qaeda in the US National Security Strategy)*, Tehran: Abrar Contemporary International Studies and Research Cultural Institute, Tehran. (in Persian)
- Mazaroush, Eastovan (2006), *or Socialism or Britt from "America Century" to the Decisive Crossroads*, translated by MortezaMohit, Tehran: Akhtaran Publishing. (in Persian)
- Mersheimer, John (2007), "Hans J. Morgenthau and the Iraq War: Realism versus Neoconservatism", *Strategic Studies Quarterly*, 10(3), 591-604. (in Persian)
- Michel, Pietro John Schffel (2003), *Understanding Power: Selected Thoughts by Noam Chomsky*, translated by Ahmad AzimiBlourian, Tehran: Rasa Cultural Services Institute. (in Persian)
- Mirtahter, Seyed Reza (2015), "Theatrical Coalition Against ISIL", can be seen in: <http://www.siasi.aja.ir> (in Persian)
- Nancy, Nasreddin and Hossein Harsij (2005), *Popro Democracy (Critique and review of Popper's views on democracy)*, Isfahan: MehrGhaem Publications. (in Persian)
- Al-Fati, Azadeh and FarzadRostami and the Power of Ahmadians (2020), "The Doctrine of the Responsibility of the Security Council to Support the Yemeni Crisis and the Mechanisms of Power in the Middle East", *Quarterly Journal of International Relations Studies*, 3(49), 9-41. (in Persian)
- Raees Dana, Fariborz (2004), *Globalization of Economic Massacre*, Tehran: Negah Publishing Institute. (in Persian)
- Singh, Patwant (2006), *The World from the Perspective of Washington*, translated by AbdolrezaMahdavi, Tehran: Peykan Publishing. (in Persian)
- Sardar, Zia-ud-Din and Meryl Wayne Davis (2004), *Why Do People Hate America? Great translation by Fazlipour*, Tehran: Information Publications. (in Persian)
- Shosudovsky, Michel (2005), *War and Globalization, The Realities Behind 9/11*, translated by JamshidNavai, Tehran: Ney Publishing. (in Persian)
- Vaezi, Hassan (2002), *Dominance Strategy: Threats, Strategies, Mission of Intellectuals and the Future of Iran*, Tehran: Soroush. (in Persian)
- Valizadeh, Mohammad Reza (2004), *New US Policies in the Persian Gulf with regard to Developments in Iraq*, Tehran: HomayDanesh. (in Persian)

Zarshenas, Shahriar (2002), *The Hidden Half of America*, Tehran: Sobh Book.(in Persian)